بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 12 اردیبهشت 1396.

خب بحث سر این بود که اخبار من بلغ نسبت به موارد کراهت چگونه است. این مرحله چند عرض کردیم که یک موقعی ما می گوییم اخبار من بلغ ملاکش ملاک جدیدی است غیر از آن ملاک واقع است. خب اگر ملاک جدید باشد مشکل است که ما بتوانیم نسبت به موارد کراهت حکم را ثابت بدانیم. یک موقعی ما می گوییم اخبار من بلغ ناظر به حسن انقیاد است. حسن انقیاد فرقی ندارد در موارد ..... کراهت. یک موقعی ما می گوییم که نه، ناظر به حکم واقعی است یعنی مناطی که در اخبار من بلغ تحریک به طرف عمل می کند برای تتمیم محرّکیّت آن حکم واقعی است. اینجا ممکن است ما بگوییم همچنان که واقع در موارد استحباب مورد عنایت شارع هست، در موارد کراهت هم مورد عنایت شارع هست. بنابر این می خواهیم قائل به تعمیم شویم. عرض کردم به نظر ما مشکل است با توجه به اینکه احتمال دارد جنبه اماریّت داشته باشد یا مانعی از نوع ایجاد توسوس و امثال اینها در موارد کراهت باشد در موارد استحباب نباشد اینها مانع است از مورد روایات ما بخواهیم تعمیم را استفاده کنیم. ولی خب یک مقداری بستگی دارد که ما احتمل اماریت و این جور مانع ها را بگوییم چقدر عرفا محتمل هست. اگر کسی مدعی باشد که عرفا این احتمالات، احتمالات قابل توجهی نیست و صرفا یک احتمالات عقلی هستند خب اشکالی ندارد که تعمیم را استفاده کنند. به نظر می رسد که اگر بخواهد تعمیم استفاده شود در این صورت هست یعنی در صورتی که ما قائل شویم به اینکه مناط احادیث من بلغ، تتمیم محرّکیّت آن امر واقعی هست که این خبر بر این امر دلالت می کند. برای تتمیم آن محرکیّت هست نه چیز جدید. اگر چیز جدید باشد اثبات تعمیم آن خیلی سخت است. خب این چکیده عرض دیروز ما. مرحله دوم بحث این است که حالا اگر در موارد کراهت گفتیم که احدیث من بلغ موارد کراهت را شامل می شود. چه چیزی با احادیث من بلغ اثبات می شود؟ آیا کراهت الفعل اثبات می شود یا صرفا رجحان الترک؟ شهید صدر می فرمایند که ما چه مفاد احادیث من بلغ را حجّیّت خبر ضعیف بگیریم چه مفادش را اثبات استحباب نفسی بگیریم، علی أیّ تقدیر باید به مقدار رجحان ترک فقط اثبات حکم کنیم. چون بنابر اینکه مفاد اخبار من بلغ را حجّیّت خبر ضعیف بگیریم، اخبار من بلغ فقط به مقدار بلوغ ثواب اثبات اعتبار می کند و بلوغ ثواب، تعبیر ایشان این هست که

أمّا على الفرض الأوّل فلأنّها إنّما تنظر إلى جعل الحجّيّة بمقدار بلوغ الثواب و ثبوت الخير لا أزيد من ذلك، فلا تثبت كراهة الفعل، و إنّما تثبت رجحان الترك الجامع بين استحباب الترك و كون الترك نقيضا للفعل المكروه، أو قل:

الجامع بين الرجحان الذاتيّ و هو الاستحباب و الرجحان العرضيّ بلحاظ كونه نقيضا للمكروه

یک تعبیری اینجا ایشان دارد بمقدار بلوغ الثواب و ثبوت الخیر، این ثبوت الخیر گویا ناظر به بعضی روایاتی هست که در موردش علی شیءٍ من الخیر و امثال اینها دارد مثل اینکه به آنها ناظر است. البته قبلا گذشت که آنها از جهت سندی قابل اعتماد نیستند. خب این چیز مهمی نیست. مهم اصل این بحث هست که می گوید به مقدار بلوغ ثواب فقط،

ایشان می گوید بنا بر اینکه ما قائل شویم که مفاد اخبار من بلغ جعل حجیت هست. اما اگر فرض کنیم که مفادش استحباب نفسی است، اینجا خب فالأمر اوضح چون اخبار من بلغ استحباب را اثبات می کند بیشتر از اینکه بگوییم در موارد استحباب، استحباب را ثابت می کند و در موارد کراهت، کراهت را ثابت می کند این خلاف ظاهر این ادله است که در همه موارد یک سنخ واحد را بخواهد اثبات کند. خب این فرمایش آقای صدر. حالا قبل از اینکه عرض کنم یک مطلب جالبی آقای حائری در حاشیه مطرح کردند این مطلب را هم عرض کنم مؤثر هست در بحث های آینده ما. آقای حائری این بحث را مطرح می کنند که چه فرقی هست بین اینکه ما قائل به این شویم، ایشان می گوید

الفرق بين الأمر بالترك إيجابا و استحبابا و النهي عن الفعل حرمة أو كراهة حينما لا يكون مجرّد تفنّن في التعبير هو أنّ الفعل قد يكون هو المقتضي لمفسدة مّا فيصبح مبغوضا على مستوى الحرمة أو الكراهة، و قد يكون مانعا عن حصول مصلحة مّا فيكون الترك عندئذ محبوبا لكونه مقدّمة لحصول المصلحة على حدّ مقدّميّة عدم المانع للمعلول، و ليس الفعل مبغوضا إلاّ بنحو مبغوضيّة نقيض المطلوب

یک توضیحی در مورد مطلب آقای حائری عرض کنم. آقایان گاهی اینجور تعبیر می کنند می گویند گاهی اوقات که ترک امر می شود، خود ترک مصلحت دارد. گاهی اوقات فعل مفسده دارد گاهی اوقات ترک مصلحت دارد. این مقدار بیان اشکالش این است که ترک یک امر عدمی است. امر عدمی که نمی تواند مصبّ مصلحت باشد. و این معنا که ندارد. آقای حائری برای اینکه این مشکل را حل کند، در آن بحث چیز هم در بعضی بحث های دیگر هم این را ما خدمتشان بودی اینجا هم بود اوایل اصول هم که خدمتشان بودیم این را مفصل توضیح می دادند به یک تناسبی مفصل تر از اینجا بحثش را عنوان می فرمودند، علی القاعده باید در حواشی چیز هم باشد. می فرمودند که ما در واقع آن جایی که می گوییم ترک مصلحت دارد، این به اعتبار این است که گاهی اوقات ترک مانع یعنی در واقع به اعتبار اینکه فعل مانع از حصول مصلحت است، بنابر این ترک باید بشود تا این مانع برداشته شود. ترک نه خودش مقتضی مصلحت باشد. از باب عدم المانع این مصلحت در آن هست. گاهی اوقات برای اینکه یک شیئی به اصطلاح حالا این به طور کلی، می گوییم علت گاهی اوقات مقتضی است، شرط است، مانع است. فرق این چیزهای علت چیست؟ خب مقتضی تأثیر می گذارد در ایجاد معلول. شرط چیست؟ اینها می گویند که شرط و عدم المانع هر دو اش مؤثر هستند یا در تهدید فاعلیت فاعل یا تهدید قابلیت قابل. یعنی گاهی اوقات برای اینکه یک علّتی در معلول اثر کند، حسّه خاصی از علّت در معلول اثر می گذارد. این حسّه خاص، تخصصش به شرط یا به عدم المانع می تواند باشد. حالا یا تخصص علّت یا تخصّص معلول. و عدم می تواند تأثیرش اینگونه باشد که آن علّت یا معلول را به یک حسّه خاصی تبدیل کند که آن حسّه خاص در معلول اثرگذار باشد. یا آن حسّه خاص را علت بتواند ایجاد کند. و الا عدم نمی تواند خودش مقتضی باشد چون عدم عدم است. بنابر این به یک نحوی از انحاء باید برگردد به

سؤآل:

پاسخ: حتما باید اینگونه باشد غیر از این معقول نیست.

سؤآل:

پاسخ: پنیر نخور چون مبغوض است پنیر خوردن. بحث سر آن نیست. دقت فرمایید کراهت مبغوض است. بحث سر آن نیست. بحث سر جایی است که امر به ترک می شود. آن یعنی چه؟ آن که واضح است وقتی نهی از پنیر خوردن می شود به خاطر اینکه پنیر خوردن مبغوض است. آن که مشکلی نیست مشکل سر آن طرف قضیه است. چطور می شود که ترک پنیر خوردن مصلحت داشته باشد.

بحث این است که یک وقتی شما می گویید که فعل پنیر خوردن مفسده داشته باشد. خب اشکالی ندارد شارع می گوید که فعل را ایجاد نکن تا دچار مفسده نشوی. ولی بحث این است که یک موقعی شارع می گوید که پنیر خوردن را ترک کن. اترک أکل الجبن. بحث این است که أترُک أکل الجبن، پنیر خوردن را ترک کن، مصلحت مگر می تواند داشته باشد ترک. ترک که امر عدمی است. این امر عدمی چطور منشأ مصلحت باشد؟ امر عدمی که نمی تواند منشأ مصلحت باشد. آقای حائری پاسخ همین می دهند. می گویند نه اینکه ترک خودش مصلحت دارد نه، به دلیل اینکه فعلش هم مفسده ندارد، فعلش مانع از رسیدن یک مصلحتی به انسان هست. فرض کنید یک سری انسان اگر بخواهد فکر کند، این پنیر باعث می شود که سلول های خاکستری مغز نتوانند فکر کنند. یعنی مانع آن صلحت دیگری است که این نمی تواند آن مصلحت کار خودش را بکند. مصلحت اینگونه است. در شیء دیگری مصلحت هست این مانع از آن است. بنابر این وقتی می گوییم که این را ترک کن. ترک کن یعنی چه؟ در واقع حقیقت قضیه این است که مصلحت در ملازم شیء است. این که می گوییم ترک کن با ترک کردن آن شیء آن عدم تحقق پیدا می کند عدمی که باعث می شود که مانعیت بر آن مصلحتی که در شیء دیگر است، آن تحقق پیدا کند.

خب این فرمایش آقای حائری هست در این بحث. خب ما در اینجا یک سری عرایضی داریم نسبت به فرمایشات هم آقای صدر هم آقای حائری در واقع. آن این است که ایشان فرمودند که چه مفاد این اخبار را جعل حجیت بدانیم چه استحباب نفسی بدانیم بیشتر از رجحان ترک در آن اثبات نمی شود. با تفاوتی که ایشان آقای حائری در پاورقی توضیح دادند که فرق بین رجحان ترک و کراهت فعل چیست. عرض من در واقع این است که ما بنا بر اینکه استحباب نفسی قائل شویم، اصلا عرض کردم استحباب نفسی یعنی معنای استحباب نفسی این است که یک مصلحت جدیدی وجود دارد. اگر مصلحت جدیدی وجود داشته باشد، القای خصوصیت از موارد بلوغ استحباب به موارد بلوغ کراهت بسیار دشوار است. اصلا عرض کردم اصل این که این روایت موارد بلوغ کراهت را شامل شود یک جایی قابل توجه می تواند پیدا کند که ما قائل شویم که این روایت ناظر به آن مصالح واقعیه است و می خواهد آن مصالح واقعیه را تتمیم کند و الا اگر یک مصلحت جدید در موارد بلوغ ثواب بر انجام آن فعل وجود داشته باشد که این روایات ناظر به آن باشد، ما نمی توانیم اثبات کنیم که در موارد بلوغ کراهت هم آن مصلحت وجود دارد. بنابر این اصلا در جایی که این روایات می خواهد ناظر به آن مفسده واقعیه باشد، یعنی علّتی که شارع مقدّس اینجا به ما می گوید که شما این امر خبر ضعیف را پیروی کن، به این خاطر هست که می خواهد از آن مفسده واقعیه دور شود. اگر این باشد بله این کراهت را اثبات می کند. چون فرض این است که فرق بین استحباب و کراهت این بود که آیا مفسده واقعی در فعل هست که باعث شده است که شارع این امر را بکند؟ مناط حکم اگر مفسده باشد، می شود کراهت. اگر مناط حکم مصلح الترک باشد، این می شود استحباب. اگر این بخواهد موارد کراهت را شامل شود، باید مناط حکم همان کرهت واقعیه باشد چون تقریب ما این بود که شارع همچنان که نسبت به استحبابات واقعی اهتمام دارد، اهتمام او نسبت به کراهت های واقعی کمتر نیست. اگر بیشتر نباشد کمتر نیست. تقریب این بود دیگر. پس بنابر این چرا شارع اینجا احادیث من بلغ را جعل کرده است؟ چرا خبر ضعیف را برایش ثواب جعل کرده است؟ برای اینکه می خواسته است آن مفسده واقعیه متروک بماند. آن مبغوض واقعیه اجتناب شود. خب می شود کراهت دیگر. فرض این است که کراهت یعنی آن چیزی که مناطش مفسده واقعی است. اصلا این روایت را اگر ما بخواهیم یک وجه قابل

ما که عرض کردیم به نظر ما مشکل است موارد کراهت را بگیرد ولی اگر بخواهد یک وجه قابل توجهی برای کراهت باشد در جایی هست که مناط احادیث من بلغ، مناط محتمل واقعی مناط باشد. مناط محتمل واقعی در موارد کراهت مفسده واقعیه است. صلحت ترک که اینجا وجود ندارد که او بتواند چیز باشد. اگر قرار باشد این روایت این چنینی که ایشان تصویر می کند باشد باید قائل به کراهت باشیم.

سؤال:

پاسخ: می گوییم احادیث من بلغ جنبه طریقی دارد. می گوییم احادیث من بلغ می گوید شارع مقدّس برای اینکه شاید یک مصلحت واقعیه ای در موارد استحباب باشد به طور کلی گفته است که شما موارد استحباب را اتیان کن. در موارد کراهت هم چون شاید یک مفسده واقعیه در موارد کراهت باشد، گفته است که این را باید اتیان کن. پس مناط این حکم ظاهری مفسده واقعیه است. مناط حکم واقعی آن مفسده واقعیه است و بنابر این به این نحو که ایشان بحث را دنبال می کند مطرح نیست. عرض من حالا این عرض موردی من نسبت به اینجا. ولی من به طور کلی یک نکته کلی می خواهم عرض کنم که شاید بارها هم عرض کرده باشم. آن این ست که این که جایی که شارع به یک شیئی امر کند، اینکه استظهار عرفی این باشد که امر به خاطر این است که در آن متعلّق مصلحت هست، این ما خیلی برایمان روشن نیست. اگر به ترک به خصوص در جایی که شارع نسبت به یک امر عدمی امر می کند. اگر شارع نسبت به یک ترک امر کند. آیا استظهار عرفی این است که آن ترک مصلحت دارد؟ حالا ولو با آن توجیهی که آقای حائری در مورد مصلحت داشتن ترک تعبیر می کند. آیا یک همچین استظهاری هست؟ به نظر می رسد که اصلا چنین استظهاری نمی شود کرد. به خصوص در این موارد. چون با توجیهی که آقای حائری فرمودند معنای امر به ترک، امر به استیفاء ملاک شیء ملازم است. یعنی یک مصلحتی در ملازم الشیء هست با این ترک، آن مصلحتی که خودش متعلَّق تکلیف نیست بلکه ملازم با ترک هست، آن مصلحت استیفا می شود. پس بنابر این مصبّ مصلحت ترک نیست. مصبّ مصلحت چیز دیگری هست که این ترک به اعتبار اینکه عدم المانع است باعث می شود که آن مصلحت تحقق پیدا کند. پس بنابر این مصبّ مصلحت خود این ترک نیست. وقتی خود این ترک نباشد، خب چرا شما می گویید حتما اگر مصبّ مصلحت را خود این ترک ندانستید یک جور دیگر این است که ممکن است علت اینکه شارع امر به ترک کرده است به خاطر اینکه فعل آن مبغوض بوده است و مفسده داشته است. چون فرض این است که شیئی که امر به آن تعلّق گرفته است آن شیء مصب مصلحت و مفسده نیست. ببینید من دو اشکال دارم. یکی اشکال به طور کلی است که اصلا آن چیزی که امر به آن تعلق می گیرد لازم نیست که مصلحت و مفسده در آن باشد. این یک بحث کلی.

سؤال:

پاسخ: به طور کلی. همچین استظهار عرفی وجود ندارد. حالا در یک مورد خاصی تناسبات حکم موضوع ارتکازات خاصی اقتضا کند وجودی باشد عدمی باشد امثال اینها اینکه حتما امر ما کاشف از این است که متعلّق مصلحت دارد. نهی ما یعنی اینکه متعلق مفسده دارد این مطلب درست نیست. این یک بحث کلی. آن حالا آن بحث را فعلا خیلی نمی خواهم روی آن تکیه کنم. بحث من اینجا بحثی که می خواهم چیز کنم اینکه حالا از این مرحله گذشتیم، اگر بگوییم جایی که متعلق بتواند خودش مصبّ مصلحت باشد، آنجا مصبّ مصلحت می تواند باشد. آنجا ظهور دلیل این است که خود آن متعلّق مصب مصلحت است. بحث این است که در جایی که امر به ترک می شود، خود ترک که یک امر عدمی است. این امر عدمی که نمی تواند مصبّ مصلحت باشد. پس مصبّ مصلحت بودنش یک امر ارضی است. در واقع به اعتبار این است که این ترک باعث می شود که فعل تحقق پیدا نکند. فعل مانع از تحقق مصلحتی در شیء دیگر بوده است. پس علّتی که شارع مقدّس من را امر به ترک کرده است برای اینکه آن مصلحت دیگری که وجود دارد، با این ترک من تحقق پیدا کند چون آن مصلحت دیگر باید در یک محدوده خاصی حسه خاصی می بود که این ترک من آن را

سؤال:

پاسخ: اشکال من این است که وقتی ما چنین تحلیلی می کنیم معنای این تحلیل این است که لازم نیست مصلحت در متعلّق امر من باشد. مصلحت می تواند در شیء دیگر باشد. خب اگر در شیء دیگر باشد چرا شما می گویید مصلحت. چرا شما می گویید که امر حتما باید به خاطر مصلحت در ملازم باشد؟ نه، امر به ترک می تواند به خاطر مفسده در فعل باشد. چون فرض این است که شما

کبری این است اگر آن چیزی که امر به آن تعلق گرفته است صلاحیت این را داشته باشد که مصب مصلحت و مفسده باشد، ظاهر دلیل این است که مصب مصلحت و مفسده او هست. در ترک اصلا صغری این هم کبری نیست. چون فرض این است که خود ترک نمی تواند مصب مصلحت باشد. ترک به اعتبار ملازمیّتش با حسّه خاصی از یک مصلحت دیگر مصلحت پیدا می کند.

سؤال:

پاسخ: نه آن کبری این بود اگر متعلَّق بتواند مصبّ مصلحت و مفسده باشد، ظاهر دلیل این است که مصب مصلحت و مفسده متعلق الحکم است. بحث ما این است که در جایی که امر به ترک تعلق گیرد این متعلق نمی تواند مصب مصلحت باشد خودش مستقیم. مصب بودنش به مصلحت بالارض است.

سؤال

پاسخ: نه بحث سر این است کبری به خاطر این است که

ما می خواهیم بگوییم در عدمی آن کبری نمی آید

خب آن هیچی. دقت فرمایید بحث سر این است که ما اگر بپذیریم در جایی که متعلّق بتواند مصب مصلحت و مفسده باشد، ظاهر دلیل این است که همین تعلق مصب مصلحت است. یعنی امر به یک امر وجودی به خاطر این است که آن امر وجودی مصلحت دارد و نهی از امر وجودی به خاطر این است که آن امر وجودی مفسده دارد.

می گویم اگر کبری را بپذیریم در وجودیات می پذیریم نه در عدمیات. علت پذیرش کبری ما ممکن است این باشد که ظاهر دلیل در جایی که متعلّق بتواند خودش مصبّ مصلحت و مفسده باشد این است که مصب مصلحت و مفسده متعلق است نه شیءٍ آخر.

سؤال:

پاسخ: کبری کلی ما این است، کل موردٍ یمکن عن یکون المتعلّق مصبّا للمصلحت و المفسده فظاهر الدلیل کون المتعلق مصبا للمفسده و المصلحه. این کبری در عدمیات نمی آید. چون عدمیّات مصبّ مصلحت خود آن عدم نیست. چیز دیگری هست که این عدم به اعتبار تأثیرش در آن

سؤال:

پاسخ: آن حالا یک بحث دیگر است. آن را کاری نداریم. اصلا ما می گوییم که دلیل ناظر به این نیست که مصب مفسده کجاست. دلیل امر می گوید که شما این را انجام بده. حالا مصلحتش به چه خاطر است به آن کاری ندارد. اینکه مصب مصلحت چه هست و نیست به آن کاری نداریم

در مقام بیان نیست بحث دوم این است که اگر ما بگوییم که ظهور دلیل این است که آن چیزی که متعلق است مصب مصلحت و مفسده است. این در صورتی هست که متعلق ما امکان مصب مصلحت و مفسده بودن را داشته باشد و در عدمیات این نیست. بحث این است که آن کبری اگر بپذیریم نکته ای وجود دارد در مورد عدمیات نیست. این هم دو نکته.

نکته سومی که می خواهم اینجا عرض کنم این است که اساسا آن کبری ای که ایشان گفته است که امر به شیء اگر شود، ظاهرش این است که مصلحت در متعلّق است، این در اوامر واقعیه ممکن است ما بگوییم این مطلب درست است. آیا در اوامر ظاهریه هم مطلب همین است؟ امر شارع کرده است به اینکه یک اماره را پیروی کن. امر به اتیان اماره. آیا این ظاهرش این است که در نفس اتیان اماره مصلحت وجود دارد؟ نه. اوامر ظاهریه ظهور در طریقیت دارد و طریقیت باید دید که آن متعلق ما طریق به چیست. اگر طریق به یک امر وجودی است یعنی طریق به یک مثلا مصلحتی است استحبابی است ایجابی است، این امر ظاهری هم برای تأمین آن مصلحت ایجابی یا استحبابی وارد شده است. اگر نه، آن اماره ما اماره به یک امر عدم برای تأمین آن مفسده است. برای اینکه آن مفسده از بین رود.

سؤال

پاسخ: حکم ظاهری است. حکم ظاهری ظاهرش طریقیت است و ظاهرش این است که ملاک حکم ظاهری در واقع. بنابر این وقتی شارع مقدس گفت که ای مکلف خبر ضعیف حجت است. بحث سر این است که حالا در جایی که می گفت خبر صحیح حجّت است یعنی امر به پیروی نسبت به خبر حالا بحث حجّیّت را که حکم وضعی است به حکم تکلیفی شما برگردانید. حجّیّت یعنی لزوم تعبیّت کردن از آن اماره. آیا لزوم تبعیت کردن از اماره ظهور دارد در اینکه تبعیت کردن از اماره در خودش مصلحت است؟ نه چون اماره جنبه طریقیت دارد ظاهرش این است که تبعیّت از اماره را شارع از این جهت امر به پیروی اش کرده است، حالا ایجابا یا استحبابا، تا آن واقعی که اینجا وجود دارد، آن واقع مصلحت و مفسده اش استیفا شود. پس بنابر این اگر اماره ناظر به مصلحت واقعیه باشد، آن مصلحت واقعیه را می خواهد استیفا کند. اگر اماره ناظر به مفسده واقعیه باشد، ظاهرش دلیلی که پیروی از اماره را گفته است می خواهد بگوید آن مفسده واقعیه ای که شاید واقعیت داشته باشد من می خواهم آن مفسده واقعیه علی فرض واقعیّته، ترک شود و اجتناب شود.

سؤال:

پاسخ: نه ایشان می گوید بنابر جعل حجیت ظاهرش استحباب است. عرض من این است بنابر جعل حجیت به چه بیان ظاهر دلیل استحباب است؟ شما استحباب را

نه بنا بر جل حجیت بحث این است. این تحلیلی که در مورد جعل حجیت دارم تحلیل خود آقای صدر است. آقای صدر می فرمایند که در خود احکام ظاهریه مصلحت نیست. احکام ظاهریه برای این است که در مقام تزاحم آن مصلحت واقعیه اهم را شارع با این حکم ظاهری می خواهد تأمین کند. بنابر این اگر اماره ای بر کراهت عملی بود و شارع مقدس گفت که این اماره را پیروی کن. برای چه این اماره را گفته است؟ یعنی آن کراهت واقعیه به مرتبه ای از اهمیت هست که شارع احتمال کراهت واقعیه را هم تأثیر گذار قرار داده است برای اینکه فرض کنید آن کراهت های واقعیه ای که در مجموع موارد اخبار امارات دالّ بر کراهت هست، تأمین شود شارع در یک دایره وسیع تری چیز کرده است. فرض کنید که ما صد تا اماره بر کراهت داریم و این صد اماره واقعا 50 تا مطابق واقع است و 50 تا نیست. شارع گفته است که شما بر طبق هر 100 تا عمل کن. برای چه گفته است هر 100 تا؟ به خاطر اینکه آن کراهت های واقعیه ای که اینجا وجود داشتند، آن 50 تا تأمین شود. بنابر این شارع مقدس امر به پیروی اماره که می کند به خاطر تأمین آن کراهت های واقعیه ای است که در میان این موارد امارات بر کراهت منتشر و گم است. این مبنای آقای صد در تحلیل حقیقت جمع حکم ظاهری در باب ملاکات است. بحث من این است که این مبنایی که شما دارید را در اینجا پیاده کنید. لازمه پیاده کردن این است که وقتی ما حکم ظاهری را به مناط تأمین آن حکم واقعی مشکوک می گیریم، خب اماراتی که دال بر کراهت هست، شارع مقدس این امارات دال بر کراهت را برای چه گفته است پیروی کنید؟ برای اینکه آن مبغوض های واقعی که آنجا وجود دارد به وسیله این اماراتی که هست در میان این امارات هست. پس بنابر این آن چیزی که منشأ این حکم هست، متعلّق ما نیست. واقع است و واقعش هم مفسده است. فرض این است که ملاک مفسده و مفسده باعث می شود که یک شیء را استحباب یا کراهت بخوانیم. می گوییم اگر یک جایی امر به خاطر مصلحت باشد آن استحباب است. اگر به خاطر مفسده باشد کراهت است. در جایی که شارع مقدس اماره بر کراهت را معتبر کرده است. آنجا کراهت ثابت می شود. بنابر این این تقریبی که دارد با مبانی مرحوم آقای صدر سازگار نیست. درست هم هست آن مبانی. اشکال چیزی نیست اشکال جدلی نیست ما آن مبانی را قبول داریم ما می خواهیم بگوییم آن مبانی هم همین جور یعنی نوعا ظهور ادله البته گاهی اوقات هم خود آن اماره جنبه طریقیت و موضوعیت هم دارد.

سؤال:

پاسخ: قبول ندارد این را می گوید بنا بر جعل حجیت باید استحباب بفهمیم. عرض من این است که بنا بر جعل حجیت استحباب نباید فهمیده شود. باید بگوییم کراهت الفعل

سؤال:

پاسخ: خب این خلاف فرض است دیگر. این در واقع فرض این است که ما احکام ظاهریه را به خاطر طریقیت در آن قائل هستیم نه موضوعیت بر آن قائل هستیم.

سؤال:

پاسخ: اولا اشکال عقلی ندارد ثانیا

بحثی که ما اینجا داریم این است که اگر ظاهر ادله ای که یک طریق را حجت قرار می دهد ظهور در طریقیت دارد. اینکه شما می گویید که هر جایی که امر به شیئی شود ظاهر در این است که در مأمور به مصلحت وجود دارد، در اوامر واقعیه است. در اوامر ظاهری در مأمور به مصلحت نیست. مصلحت در جای دیگر است این مأمور به برای رسیدن به آن است. باید دید که آن چیست. اگر آن مصلحت است باید بگویید که آن بازگشت به استحباب می کند. اگر آن مفسده است بازگشت به کراهت می کند. حالا اسمش را هر چه می خواهید حالا دیگر از این مرحله بگذریم بگوییم که نه این جور موارد هم جایی که مفسده شیء دیگر باعث می شود که امر به مطابق طریق باشد ما به این می گوییم استحباب. اگر اسم گذاری باشد چیز مهمی نیست. این یک مکملی دارد که فردا عرض می کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمدا